

ضرورت، ماهیت و روش استنطاق از منظر روایات اهل بیت (ع)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۹/۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۳/۲۹

مهدی ایزدی*

زهره اخوان مقدم**

چکیده

قرآن کریم دستورالعمل زندگی بشر تا روز رستاخیز است و لذا باید همواره پاسخگوی نیازهای وی باشد. لازمه این غرض، جامعیت و جاودانگی این کتاب است که هر دو لازمه خاتمیت نبوت می‌باشند. یکی از انواع ارتباط با قرآن که اهل بیت (ع) بر آن تأکید داشته و بر لزوم آن تصریح نموده‌اند، استنطاق است. «به نطق آوردن کلام الهی» یعنی حضور جدی این متن صامت در جوامع بشری، و حلّ معضلات و دغدغه‌ها، و ایفای نقش. استنطاق به معنای «عرضه سؤالات به قرآن و دریافت پاسخ» امری فراتر از تفسیر ترتیبی، تفسیر قرآن به قرآن، و تأویل قرآن است و با آن‌ها تفاوت ماهوی دارد. چه، این تعامل‌ها از متن قرآن آغاز می‌شود ولی شروع استنطاق، از متن جامعه و مشکلات آن است.

با این وجود، تفسیر به رأی نیز نیست، زیرا مستنطق با سؤال به سراغ قرآن می‌رود، نه با جواب. از سوی دیگر، اگرچه سطح اعلاّی استنطاق خاصّ اهل بیت (ع) است، ولی به دلایل متعدد، منحصر در ایشان نمی‌باشد. این پژوهش ضمن پرداختن به میزان کاربرد روائی واژه استنطاق به طور کلی و نیز استنطاق قرآن، با اشاره به نظریه شهید صدر در تفسیر موضوعی، مسائل مرتبط را با روش تحلیلی-توصیفی مورد دقت قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی

استنطاق، تفسیر موضوعی، تفسیر قرآن به قرآن، تفسیر به رأی، تأویل

dr.m.izadi@gmail.com

* دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه امام صادق (ع)

** استادیار گروه علوم قرآنی دانشکده علوم و فنون تهران (نویسنده مسئول) dr.zo.akhavan@gmail.com

طرح مسئله

قرآن کریم کلام خداست. معجزه‌ای که آیات آن توسط فرشته وحی بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده و از طریق ایشان به مردم رسیده است. کتابی که اقوام است و مایه رحمت و برای هدایت بشر آمده و هیچ کتابی مانند او ضامن سعادت و هدایت مردم نخواهد بود. اما این هدایت در گرو فهم و عمل به این کلام آسمانی است، و فهم و عمل آن در گرو تفسیر و پرده‌برداری از بواطن آن. اما قرآن چگونه می‌تواند مایه هدایت باشد؟ آیا غیر از جاری شدن در زندگی بشر، و حل مشکلات و معضلات او - اعم از مشکلات فکری و عقیدتی، مشکلات روحی و روانی، مشکلات معیشتی و اقتصادی، و مشکلات فردی و اجتماعی - راهی دیگر هست؟ آیا قرآنی که نتواند نقشی در حل مشکلات، و جایگاهی در ارائه راهکارهای زندگی داشته باشد، و فقط در مراسم مختلف، حضور نمایشی ایفا کند، می‌تواند ادعای هدایت بشر و سودرسانی به او را بنماید؟ و می‌تواند کتاب هدایت انسان تا قیامت باشد؟ و آیا تفسیر ظواهر قرآن که به اعصار پیشین تعلق دارد، و غالباً مشابهی از سخنان پیشین است، دردی از مشکلات امروز جوامع دوا می‌کند؟

در این نوشتار تلاش شده تا ماهیت و ضرورت استنتاج قرآن از روایات اهل بیت (ع) بیان شده، شبهه‌ها و تعارض‌هایی که در این زمینه و مفهوم استنتاج خود می‌نماید، حل گردد.

۱. «استنتاج» در لغت و اصطلاح

استنتاج مصدر باب استفعال از ریشه «ن ط ق» به معنای «طلب نطق کردن» است. «نطق» به معنای سخن، و در مقابل «صمت» می‌باشد. «منطق» به کسی گویند که بلیغ و سخنور است. منطِق همان تکلم است و «أنطقه» به معنای «كَلَّمَهَ وَ ناطقَه» می‌باشد (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ص ۳۵۴؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۲۳۸).

در مصباح المنیر آمده که حمل نطق بر کتاب که قدرت کلام ندارد، از باب تبیین و توضیح است (فیومی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۶۱۱) و لسان العرب نیز «کتاب ناطق» را معادل

«کتابُ بَيِّنٌ» می‌شمرد. از این رو آورده: هر چه روشن شود گویا نطق کرده است، حتی اگر لفظی و کلامی نگفته باشد: «كَأَنَّهُ يَنْطِقُ».

ابن فارس برای نطق قیدی اضافه کرده و معتقد است: نطق به معنای کلام و مشابه آن است و لازم نیست حتماً ما درک کنیم، مانند نطق پرندگان که فقط سلیمان نبی می‌دانست (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۳۵۳). با دقت در کلام واژه شناسان عرب این نکته روشن می‌شود که نباید نطق را محدود به سخن در قالب لفظ و کلمه دانست، بلکه هر چه به منصفه بیان و ظهور برسد می‌توان با واژه نطق از آن تعبیر نمود.

برخی از لغت شناسان معتقدند که نطق در اصل یعنی: آشکار کردن آنچه در باطن است به وسیله آنچه در ظاهر است، اعم از گفتار یا صوت یا حالت، خواه در انسان باشد یا حیوان، و خواه در عالم ماده باشد یا غیر آن (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۲، ص ۱۶۲). این مطلب یعنی عام ساختن معنای نطق، خصوصاً در حوزه بحث حاضر، صحیح به نظر می‌رسد و می‌تواند ناقض قول کسانی باشد که نطق را تنها سخن گفتن با صداها و حروف می‌دانند که به وسیله گوش شنیده می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶، ص ۵۱۸). بر این اساس، استنطاق، مصدر باب استفعال، و به معنای بازجوئی و بازپرسی و اصرار در سؤال و گرفتن جواب است. گویا سؤال شونده، ساکت است و به راحتی سخن نمی‌گوید و لذا باید با سؤال‌های مهم و با پافشاری مطالب را از وی بیرون کشید (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۳۵۳).

به نطق درآوردن کلام خدا، که خود کتابی صامت است، در اصطلاح علم تفسیر استنطاق نامیده می‌شود (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۶۵). در این معنا اختلاف نیست، اما در اینکه تفاوت آن با استنباط و تفسیر (اعم از موضوعی و ترتیبی) چیست، و نیز اینکه چه کسی می‌تواند قرآن را به نطق آورد، عالمان هم‌داستان نیستند.

۲. مبانی عقلی و نقلی لزوم استنطاق قرآن

یکی از راه‌های آشکار کردن باطن قرآن «استنطاق» است که بر اساس آن قرآن در هر عصری، سؤالات همان عصر را می‌تواند پاسخگو باشد. اگر این ظرفیت‌ها و قابلیت‌های

قرآن مورد توجه قرار نگیرد، و تنها به فهم پیشینیان اکتفا شده، شکایت پیامبر(ص) را از مهجوریت کلام الله در پی دارد (فرقان: ۳۰).

بر این اساس، مبنای عقلی استنطاق، خاتمیت پیامبر(ص) است که طبق آن، دیگر پیامبری و کتابی نخواهد آمد (احزاب: ۴۰). لذا برای آنکه سنت هدایت الهی مستمر و مداوم باشد، عقلاً این انتظار وجود دارد که هم «هادی» در بین امت موجود باشد، و هم کتاب خدا تداوم یابد. تداوم هدایتگر، بر پایه «امامت» است و تداوم کتاب به «استنطاق».

اگر قرآن به تناسب معضلات و مشکلات و سؤالات هر عصر و هر نسل، نطق و سخنی نداشته باشد، دیگر کتاب هدایت نخواهد بود، بلکه به جزوه‌ای می‌ماند که بدون هیچ فایده‌ای فقط باید خوانده شود، و قرائت کنندگانش نیز فقط تکیه بر قداستش بنمایند، و دیگر هیچ.

مبنای نقلی استنطاق دو گونه‌اند: گروه اول احادیثی هستند که مشتمل بر واژه نطق و مشتقات آن بوده، و یا از حیث مضمون، ناظر بر موضوع استنطاق و بهره‌وری از قرآن می‌باشند. گروه دوم شامل روایاتی است که به نوعی به جاودانگی قرآن، جامعیت قرآن و تبیان بودن آن اشاره دارد (اخوان مقدم، ۱۳۸۹، ص ۱۶۰). این گونه روایات اگرچه لفظ استنطاق یا مشتقات نطق در آن‌ها نیست و درباره آن سخن نمی‌گوید، اما ارتباط وثیقی با این موضوع دارد.

بر مبنای جاودانه بودن قرآن که حدیث متفق علیه و متواتر ثقلین بر آن تصریح دارد (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۲۷۵) و از لوازم خاتمیت است، ضرورت دارد که قرآن به یک زمان خاص و یا افراد خاص محدود نگردد و بتواند پاسخگوی سؤالات جوامع بشری در همه اعصار باشد. در تأیید این مطلب است که امام باقر(ع) می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ آيَةَ إِذَا نَزَلَتْ فِي قَوْمٍ ثُمَّ مَاتَ أَوْلِيَاكَ الْقَوْمَ مَاتَتِ الْآيَةُ لَمَا بَقِيَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ وَ لَكِنَّ الْقُرْآنَ يَجْرِي أَوْلَاهُ عَلَى آخِرِهِ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ آيَةٌ يَتْلُونَهَا هُمْ مِنْهَا مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ»؛ اگر با مرگ هر گروهی، آیه‌ای که درباره آنان نازل شده، از بین می‌رفت، چیزی از قرآن باقی نمی‌ماند. حال آنکه تا آسمان و زمین هست، قرآن از

آغاز تا انجام جاریست و برای هر قومی آیه‌ای هست که آن را تلاوت کنند» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۶۲۸؛ عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۱۰).

نیز امام رضا (ع) در جواب سائل که از چرایی کهنه نشدن قرآن می‌پرسد، طراوت و تازگی همیشگی قرآن را به این علت می‌شمارد که خاص یک زمان نیست و تا روز قیامت، در هر زمانی تر و تازه می‌شود: «مَا بَالُ الْقُرْآنِ لَا يَزْدَادُ عِنْدَ النَّشْرِ وَ الدَّرَاسَةِ إِلَّا غَضَاضَةً؟ فَقَالَ لِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يُنَزِّلْهُ لِرِمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَ لَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَ عِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۸۷؛ طوسی، ۱۴۱۴، ص ۵۸۰).

شهید مطهری ظرفیت پایان‌ناپذیر قرآن را برای استنباط مسائل گوناگون، اعجاز‌آمیزترین وجه آن شمرده و معتقد است کتاب‌های بشری هر قدر شاهکار باشد، ظرفیت محدود و پایان‌پذیری برای مطالعه دارد، و کار کردن چند نفر متخصص کفایت تا تمام نکات آن روشن شود، اما قرآن در طول چهارده قرن با اینکه متخصصان فراوانی بر روی آن کار کرده‌اند، پایان‌ناپذیر باقی مانده است. وی قرآن را از حیث پایان‌ناپذیری مانند طبیعت می‌داند که هرچه بینش‌ها، عمیق‌تر و مطالعات، وسیع‌تر شود رازهای جدیدی از آن مکشوف می‌گردد (مطهری، ۱۳۷۹، ص ۷۲).

بر مبنای جامعیت قرآن که آن هم از لوازم خاتمیت است، و بارها در قرآن (نحل: ۸۹؛ یوسف: ۱۱؛ انعام: ۳۸) و روایات (فرات کوفی، ۱۴۱۰، ص ۶۸؛ صدوق، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۴۸؛ کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۶۰؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۵۶) بدان اشاره شده، «همه چیز» در قرآن هست و محدود کردن «همه چیز» به امور مربوط به هدایت، با ظاهر آیات و روایات مخالفت دارد. گو اینکه هم محدود و مصادیق هدایت محل بحث است، و هم هر آنچه ارتباط مستقیم با هدایت دارد.

بر همین اساس است که امام صادق (ع) می‌فرماید که: «علم همه آنچه در آسمان و زمین هست و همه آنچه در گذشته و آینده بوده، را می‌دانم»؛ و آنگاه که تعجب شنونده را می‌بیند، تصریح می‌فرماید که «همه اینها در قرآن هست و من از آن دانستم» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۶۱). بنابراین خدای متعال کتابی فرستاده که تبیان همه چیز و در همه عصرهاست. این وظیفه مسلمانان است که از یک سو با استنباط از قرآن، همه

مشکلات خود را حل نموده و از سوی دیگر؛ با تمسک به اهل بیت(ع) از خطا در استنطاق‌ها و برداشت‌های خود مصون بمانند.

۳. بسامد قرآنی استنطاق

مصدر استنطاق و دیگر صیغه‌های این باب در قرآن نیامده، ولی باب افعال این ریشه، و نیز ثلاثی مجرد آن در دوازده آیه بکار رفته است. خداوند آنجا که از قیامت سخن می‌گوید، تصریح می‌کند که گوش‌ها و چشم‌ها و اعضای بدن که علی القاعده توانائی سخن و نطق ندارند، به سخن می‌آیند و هنگام اعتراض صاحبانشان، می‌گویند خدا ما را به نطق آورده: «وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» (فصلت: ۲۱). از آیه برداشت می‌شود که فعل «أَنْطَقَ» برای چیزی استعمال می‌شود، که صامت است.

۴. بسامد روایی استنطاق

این ریشه و مشتقات آن در روایات، به صورت گسترده‌تری دیده می‌شود، که معنای لغوی پیش گفته در همه آن‌ها لحاظ شده است. جهت روشن شدن معنای واژه استنطاق به چند نمونه می‌توان اشاره نمود:

۴-۱. «استنطاق عقل» در روایات

روایتی از امام باقر(ع) نقل شده که استنطاق عقل در هنگام خلقت آن را چنین توصیف می‌کند: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَ لَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أَحَبُّ»؛ (برقی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۹۲؛ کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۰؛ صدوق، ۱۳۷۶، ص ۴۱۸).

۴-۲. استنطاق خضر توسط حضرت موسی و لزوم استنطاق از اهل بیت(ع)

امام صادق(ع) در نقلی، مَثَلِ امیرالمؤمنین و اولاد ایشان(ع) را در میان امت، مانند موسای نبی می‌شمارد که از خضر استنطاق نمود (کهف: ۷۸). فرمایش امام چنین است: «إِنَّمَا مَثَلُ عَلِيِّ وَ مَثَلْنَا مِنْ بَعْدِهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمَثَلِ مُوسَى النَّبِيِّ وَ الْعَالَمِ حِينَ لَقِيَهُ وَ

اسْتَنْطَقَهُ وَ سَأَلَهُ الصُّحْبَةَ» (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۳۳۱؛ حویزی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۲۷۳؛ مشهدی قمی، ۱۳۶۸، ج ۸، ص ۱۱).

این استنطاق، پرسش از باطن وقایع بوده و فرمایش امام ششم (ع) بدین معناست که ما اهل بیت نیز از تأویل قرآن و همه امور آگاهیم و مردم باید از ما طلب کنند تا واگوییم.

۳-۴. استنطاق از اعضای بدن مشرکان در قیامت

در روایت دیگری از استنطاق مشرکان در قیامت سخن به میان آمده، و تصریح شده که از دست‌ها و پاها و پوست بدن‌ها استنطاق می‌شود و همه اینها به سخن آمده، به گناهان اعتراف می‌نمایند (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۲۰۷؛ بحرانی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۷۸۴).

۴-۴. استنطاق از حیوانات

در روایات فراوانی آمده که یکی از معجزات پیامبر و ائمه (ع) استنطاق حیوانات و سخن گفتن با آنهاست. افزونی این احادیث آنقدر است که در کتاب «بحارالانوار» تنها برای پیامبر اکرم (ص) بابی با عنوان: «ما ظَهَرَ مِنْ مَعْجَزَاتِهِ فِي اسْتِنْطَاقِ الْحَيَوَانَاتِ وَ انْقِيَادِهَا لَهُ» باز شده است (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۱، ص ۲۳۰).

۵. روایات اهل بیت (ع) در حوزه استنطاق قرآن

گذشته از روایاتی که در بحث پیشین جهت آشنائی با مفهوم استنطاق بیان شد، در این بخش به روایاتی پرداخته می‌شود که مستقیماً جهت استنطاق از قرآن بکار می‌آید.

۱-۵. دستور قاطع در مورد «به نطق آوردن قرآن»

در کلام امیرالمؤمنین آمده است که: «إِيَّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَرْسَلَ إِلَيْكُمْ الرَّسُولَ (ص) وَ أَنْزَلَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَ أَنْتُمْ أُمَّيُونَ عَنِ الْكِتَابِ ... ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸؛ کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۶۰). ایشان در آغاز این کلام شگفت، ابتدا اوضاع اجتماعی عصر نزول را به بهترین وجه به تصویر کشیده و فضای قبل از نزول قرآن و شرایط وحشتناک آنرا بیان می‌فرماید. سپس به نعمت عظیم رسالت پیامبر (ص) و انزال کتاب اشاره نموده و به مردم امر می‌کند که این قرآن را به

نطق آورید. کاربرد «فاء نتیجه» در این کلام حضرت پس از توصیف قرآن، قابل توجه است.

۲-۵. تصریح به «نوشته بودن» و «بدون زبان بودن» قرآن

امیرالمؤمنین (ع) پس از جنگ صفین و ماجرای حکمین فرمودند: «وَهَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّقَّتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَلَا يُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ وَإِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرَّجَالُ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵؛ ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۸، ص ۱۰۳). این سخن امام نیز لزوم استنطاق از قرآن را تأیید می‌کند. مطالعه تاریخی جنگ صفین و نیز بررسی عمیق این خطبه، به خوبی نشان می‌دهد که لازم است در هر واقعه‌ای از قرآن بهره گرفت و آن را به تناسب مشکل پیش آمده، در پی سؤال صحیح و فهم صحیح، به نطق آورد، تا حل مشکل کند (جوادی آملی، ۱۳۸۶-الف، ص ۶۰).

۳-۵. تأکید بر سخنگو نبودن قرآن و نیاز «به سخن آورنده»

امام جوادی (ع) از امام صادق (ع) از پدرش باقرالعلوم (ع) نقل می‌کند که فرمود: «إِنَّ الْقُرْآنَ لَيْسَ بِنَاطِقٍ يَأْمُرُ وَيَنْهَى وَ لَكِنْ لِلْقُرْآنِ أَهْلٌ يَأْمُرُونَ وَيَنْهَوْنَ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۴۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۵، ص ۷۷). این روایت شگفت‌انگیز و آموزنده، سؤال و جواب مفصلی است که در کنار خانه خدا اتفاق افتاده و سؤال اصلی در آن، چگونگی «علم بدون اختلاف»، و صاحب آن علم است.

امام باقر (ع) ابتدا به علم اهل بیت (ع) تصریح می‌نماید. سائل می‌پرسد: اگر اشکال کننده‌ای چنین گفت که فقط قرآن حجت است، چه بگوییم؟ امام فرمودند: «قرآن، ناطق نیست، که سخن گفته، امر و نهی نماید؛ بلکه اهلی دارد که ایشان [آن را به نطق آورده و] امر و نهی می‌نمایند».

۴-۵. قرآن، کتاب صامت و ائمه معصومین (ع) کتاب ناطق

امیرالمؤمنین علی (ع) در کلام مشابه دیگری فرمودند: «أَنَا كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقِ أَنَا الْقُرْآنُ النَّاطِقِ أَنَا كَلِمَةُ اللَّهِ الْعَلِيَا» و «هَذَا كِتَابُ اللَّهِ الصَّامِتِ، وَأَنَا كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقِ» و گاه تصریح می‌فرمایند که معبر و پرده بردارنده‌ای غیر از من برای قرآن نیست: «هَذَا كِتَابُ اللَّهِ الصَّامِتِ وَأَنَا الْمُعْبَّرُ عَنْهُ فَخَذُّوا بِكِتَابِ اللَّهِ النَّاطِقِ وَ ذَرُّوا الْحُكْمَ بِكِتَابِ اللَّهِ الصَّامِتِ»

إِذْ لَا مُعَبَّرَ عَنْهُ غَيْرِي» (حرّعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۲۴؛ بروجردی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۲۷۷؛ ج ۲، ص ۱۲۳).

۶. بررسی نظرات مفسرین در خصوص استنطاق قرآن

آنچه از ظاهر قرآن می‌توان فهمید، نطق و منطوق قرآن است؛ ولی استنطاق از قرآن، سطحی بالاتر از نطق می‌باشد. به موجب کم توجهی به تفاوت این دو سطح، در فهم معنای استنطاق، اختلاط‌هایی با دیگر انواع تعامل با کتاب خدا، صورت گرفته است. لذا ضروری به نظر می‌رسد که معنای استنطاق با توجه به تعالیم اهل بیت(ع) روشن شود. اینک به آراء مفسران و عالمان در معنای استنطاق که به چهار شکل بیان شده می‌پردازیم و سپس قول مختار را ارائه می‌دهیم.

۶-۱. استنطاق، معادل تفسیر قرآن به قرآن

برخی از عالمان، کنار هم گذاشتن آیات و فهم معنای آن‌ها را به واسطه خود قرآن، استنطاق می‌نامند. علامه طباطبائی از کسانی است که قائل به این قول بوده می‌نویسد: «تفسیر قرآن به قرآن همان روش منحصر بفردی است که در استنطاق قرآن کریم، چشم‌پوشی از آن روا نیست ... و مفسر باید برخی آیات را برای فهم برخی دیگر مورد استنطاق قرار دهد (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۱۶۶).

۶-۲. استنطاق، معادل تأویل و معانی باطنی

به عقیده برخی معاصران، استنطاق همان تأویل است که از الفاظ قرآن استنباط نمی‌شود، بلکه فراتر از آن است (جوادی آملی، ۱۳۸۶-الف، ص ۱۱۵). از دیدگاه نگارنده، حدیث استنطاق جناب خضر توسط موسی(ع) که در بخش‌های قبل گذشت، می‌تواند ناظر به این ادعا باشد.

۶-۳. استنطاق، معادل استنباط

گروهی دیگر، استنطاق را همان استنباط می‌دانند. استنباط به معنای بیرون کشیدن آب از چاه است و در اصطلاح فقها، استخراج احکام شرعی از منابع فقه می‌باشد. این گروه در تفسیر سخن امیرالمؤمنین(ع) که می‌فرماید «فَأَسْتَنْطِقُوهُ»، معتقدند مراد این است که از

تدبر و تعمق در قرآن و تلاش در استنباط معانی آن گریزی نیست، زیرا قرآن ظاهری دارد که به حسب تنزیل، محدود است ولی باطن آن به گستردگی آفاق می‌باشد (معرفت، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۶).

۶-۴. استنطاق، معادل تفسیر موضوعی

ابتدا تذکر این نکته لازم است که تفسیر موضوعی دو وجه معنائی دارد. غالب عالمان، تفسیر موضوعی را عبارت از این می‌دانند که آیات حول یک واژه یا موضوع فراهم آمده و تفسیر شوند. اینان از نوع دیگری از تفسیر به نام «تفسیر عصری» سخن می‌گویند که ناظر بر هر عصر و زمان و مشکلات آن، و عرضه این مسائل به قرآن است (شاگرد، ۱۳۸۹، ص ۶۷).

اما در معنای دوم که پرچمدار آن شهید صدر می‌باشد، تفسیر موضوعی تنها آیات ناظر به یک موضوع نیست، بلکه باید در جواب یک مشکل یا مسئله انجام شود. به اعتقاد ایشان، تفسیر موضوعی آغاز حرکتش همان موضوع است که از تعامل با زمان و علوم آن حاصل می‌گردد؛ لذا وی تفسیر موضوعی مورد نظر گروه اول را تنها «تفسیر آیات متحدالموضوع» می‌شمرد، چون مفسر در آن، مسئله و دغدغه ندارد. آنچه شهید صدر تفسیر موضوعی می‌نامد، معادل تفسیر عصری گروه اول است. لذا مراد نگارنده مقاله در این بخش، وجه دوم تفسیر موضوعی می‌باشد.

آخرین قول در معنای استنطاق، برابری استنطاق با تفسیر موضوعی است که شهید صدر در تأیید آن می‌نویسد: «مراد از استنطاق، تفسیر موضوعی قرآن است به گونه‌ای که با مطالعه اوضاع جوامع هر عصر، مسائل و موضوعات مختلف دانسته شده و سپس با عرضه به قرآن به شکل سؤال، پاسخش دریافت شود» (صدر، ۱۴۲۸، ص ۲۶).

با دقت در سخنان شهید صدر معلوم می‌شود که مراد ایشان از تفسیر موضوعی، غیر از معنای مصطلح تفسیر موضوعی می‌باشد. ایشان تفسیر را به دو روش کلی ممکن می‌داند و در این باب، معتقد است که «استنطاق» یک روش تفسیر است، و از آن با عنوان «روش تفسیر توحیدی یا موضوعی» تعبیر می‌کند. وی جهت تأیید این روش به کلام امیرالمؤمنین (ع) استناد کرده که امر کرده‌اند: «فَاسْتَنْطِقُوهُ».

شهید صدر برای طرح سؤالات و یافتن پاسخ آنها از قرآن، عنوان «گفتگو با قرآن» را زیبا و رسا می‌شمرد و در مقابل «روش تفسیر توحیدی یا موضوعی»، از روشی با عنوان «تفسیر تجزیه‌ای یا ترتیبی» یاد می‌نمایند که در آن، مفسر غالباً نقش انفعالی داشته و فقط شنونده‌ای طالب فهم است، و آیه یا آیاتی از قرآن، نقش گوینده را دارد. اما در روش موضوعی مفسر اولاً فاعل است و نه منفعل؛ و ثانیاً کار خود را از متن قرآن آغاز نمی‌کند؛ بلکه از واقعیات زندگی و مسائل و مشکلات جامعه شروع می‌نماید، و از قرآن در طلب حل آن و پر کردن خلأهای آن، چاره‌جویی می‌نماید. لذا تنها نقش شنونده را ندارد، بلکه در جایگاه پرسشگری است که با تعقل و تدبر با کتاب خدا به گفتگو می‌نشیند. مفسر، موضوعی را مطرح می‌کند که از افکار و مواضع بشری بر آمده، و جدید است، و آن را به قرآن عرضه نموده تا نظر قرآن را در این باره کشف کند (صدر، بی‌تا، ص ۲۶).

۵-۶. ارزیابی نظریه‌ها بر اساس کلام اهل بیت(ع)

هر کدام از آراء چهارگانه فوق‌الذکر، ممکن است شواهد و مؤیداتی در روایات داشته باشند. به عنوان نمونه، طبق روایت «ینطق بعضه ببعض»، تفسیر قرآن به قرآن نوعی به نطق درآوردن کلام خداست. نیز تأویل هم نوعی برداشت و استنباط معنا است و می‌تواند مشابه استنتاج باشد. اما دقت در این آراء و نیز همه روایات مرتبط، نشان می‌دهد که مراد اهل بیت(ع) چیزی غیر از تفسیر و تأویل است و ایشان از بکار بردن واژه استنتاج، هدف خاصی داشته‌اند.

شاهد این ادعا روایت اول می‌باشد که امیرالمؤمنین علی(ع) پس از امر به استنتاج، سخن از علم گذشته و آینده موجود در قرآن می‌کند. این فراز کلام امیرالمؤمنین(ع) مؤید قول شهید صدر است که برای موضوعات و سؤالات جدید، بر اساس علومی که در هر عصر بوجود می‌آید، باید از قرآن جواب گرفت و آنرا به نطق آورد.

به تعبیر یکی از محققان معاصر، قرآن «کتاب تدوین» و آینه‌ای است که «کتاب تکوین» را منعکس می‌کند. پس همان‌گونه که استنتاج کتاب تکوین، سود دارد و با بکارگیری مواد مختلف و حل کردن برخی در دیگری یا ترکیب آنها، به ایجاد

اختراعات و پدید آوردن اشیاء جدید می‌انجامد، استنطاق «کتاب تدوین» نیز سود دارد، و با ترکیب اجزایش یا ارجاع آیات به یکدیگر بر اساس قواعد، گویا «نصوص قرآنی جدیدی» بدست می‌آید، و لذا رویدادی نیست که نتوان در تأیید یا رد آن، آیه‌ای یافت (بحرانی، ۱۹۹۹، صص ۳۵۸-۳۲۰).

مراد از نصوص جدید، همان برداشت‌های جدید است که بوسیله استنطاق، از دل قرآن بیرون کشیده می‌شود، و مؤید این سخن نیز روایات فراوان اهل بیت (ع) است که حاکی از جامعیت قرآن می‌باشد.

۷. ارتباط مقوله «استنطاق قرآن» و بحث «جامعیت قرآن»

در روایات ناظر بر جامعیت، بارها تأکید شده که چیزی در عالم نیست مگر آنکه در کتاب خدا جایی دارد، و نیز تصریح شده که همه چیز در قرآن هست. استناد اهل بیت (ع) به آیات جامعیت است که شاید مهمترین آن‌ها آیه سوره نحل می‌باشد. عبارت «كُلُّ شَيْءٍ» (نحل: ۸۹) در قرآن کریم، مطلق است و بدون دلیل قاطع، نمی‌توان عام بودن و اطلاق آن را مقید به شرطی نمود (اخوان مقدم، ۱۳۸۹، ص ۱۶۰).

۸. ارتباط استنطاق قرآن و هرمنوتیک

امروزه «سخن بر آوردن از متن» یا استنطاق، به عنوان یکی از سطوح هرمنوتیک - یعنی فن تفسیر و فهم معنای متن - یاد می‌شود؛ چه متن قرآن باشد، یا متون مقدس دیگر. نطق و استنطاق هر دو مؤلف محور هستند و تفاوتشان در این است که در دومی باید سخن را از متن بیرون کشید. در این حالت، متن قابلیت‌هایی دارد که آشکار نیست و فقط در شرایط معینی رُخ می‌نماید. شرایطی که قابلیت متن را آشکار می‌کند، سؤال‌های جدیدی است که در برابر متن قرار می‌گیرد و پاسخ می‌طلبد.

پس در استنطاق، سؤال از خواننده و جواب از متن می‌باشد. اساس استنطاق بر این است که یک متن ممکن است با سپری شدن زمان و پیدا شدن شرایط فرهنگی و اجتماعی جدید، در مقابل پرسش‌های جدیدی قرار گیرد که در زمان ایجاد متن، مطرح نبوده است. این‌گونه سؤالات، در متن مطرح نیستند، اما ممکن است بالقوه متن برای آن‌ها پاسخی داشته باشد (باقری، ۱۳۸۷، ص ۹۱).

۹. وجوه تمایز «استنطاق» با دیگر گونه‌های تفسیر

دانستیم که حرکت مفسر در تفسیر موضوعی از متن قرآن نیست، بلکه از متن جامعه و عینیت زندگی است. بر این اساس، استنطاق نمی‌تواند تفسیر ترتیبی، یا تأویل، یا تفسیر قرآن به قرآن به معنای مصطلح باشد، زیرا در این سه مورد، حرکت مفسر از خود قرآن آغاز شده و در درون قرآن، و بین خود آیات است. اما در استنطاق، نقطه شروع مفسر، خارج از قرآن است و سپس با سؤال و دغدغه، دردمندانه وارد قرآن می‌شود، می‌گردد، می‌نگرد، می‌کاود، تلاش می‌کند و جواب را می‌یابد.

مطمئناً مفسر در این پروسه، هم نیازمند تفسیر ترتیبی آیاتی است که مرتبط با مشکلش هست و آن را حل می‌کند، هم نیازمند تفسیر موضوعی مصطلح، و هم نیازمند تأویل آن آیات. وی از همه این ابزار کمک می‌گیرد تا قرآن را در برابر آن پرسش اولیه، به نطق آورد. بر این اساس استنطاق، هیچکدام از این سه مورد نیست، و فراتر از آنهاست، اگر چه از آنها سود جسته و بر سر سفره آنها نشسته است.

۱۰. تبیین رابطه استنطاق با استنباط

در خصوص ارتباط استنباط با استنطاق باید گفت که استنباط اعم است، و شامل هر نوع تعامل و برداشتی می‌شود، چنانکه از این آیه برداشت می‌گردد: «وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ، وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (نساء: ۸۳)؛ اگر آن‌را به پیامبر و اولیاء امر خویش ارجاع می‌دادند، همانا آنانکه استنباط می‌کردند، آن را می‌دانستند.

استنباط، باطن شیء را بدست آوردن است لذا مجتهد را مستنبط می‌گویند، و این شیء، اعم است و شامل هر چیزی است که غیر ظاهر باشد، و نیاز به استنباطی مناسب خود داشته باشد (صادقی تهرانی، ۱۴۰۹، ص ۹۱). اگرچه برخی از مفسران معتقدند مراد آیه فوق، ائمه طاهریین(ع) هستند که عالم به بواطن قرآن و احکام دین بوده و در کلیه امور باید به ایشان رجوع کرد و حقیقت مطالب را از اینها بدست آورد (طیب، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۱۵۱)؛ ولی برخی آیه را عام دانسته اند، مانند شیخ طوسی که در بحث «ردّ شبهه عدم فهم قرآن» می‌نویسد: «وَ قَدْ مَدَحَ اللَّهُ أَقْوَامًا عَلَى إِسْتِخْرَاجِ مَعَانِي الْقُرْآنِ فَقَالَ: لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» (طوسی، ۱۳۰۹، ج ۱، ص ۵). بر این اساس هرگونه

استخراج معنا از قرآن «استنباط» است، لذا استنباط اعم از استنطاق و سایر تعامل‌های قرآنی می‌باشد.

۱.۱. پاسخ به شبهات مطرح در خصوص استنطاق

پس از اثبات لزوم استنطاق و معنای آن، اینک شبهات مطرح در خصوص استنطاق را به ترتیب اهمیت ذکر کرده و پاسخ می‌دهیم:

۱-۱۱. کیستی به نطق آورنده قرآن

برخی از عالمان، استنطاق مطرح شده در احادیث فوق را فقط از شئون معصوم دانسته و دیگران را قادر به انجام آن نمی‌دانند. گفتنی است در برخی روایات، فقط به لزوم استنطاق از قرآن اشاره شده و نه تنها انحصاری در مستنطق ایجاد نکرده، بلکه در آن عمومیت قائل شده است، مانند «انما ینطق عنه الرجال»، اما در برخی دیگر بعد از ذکر لزوم استنطاق، گمان می‌شود در معرفی فاعل آن انحصار صورت گرفته است، مانند فرمایش امیرالمؤمنین (ع) که در ادامه می‌فرمایند: «ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ، أُخْبِرُكُمْ عَنْهُ، إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا مَضَىٰ وَ عِلْمَ مَا يَأْتِي إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حُكْمَ مَا بَيْنَكُمْ وَ بَيَانَ مَا أُصِخِّرْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ فَلَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْهُ لَعَلَّمْتُكُمْ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸؛ کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۶۰).

گروه منحصر کننده، معتقدند که طبق این حدیث، فقط امیرالمؤمنین (ع) و یا دیگر معصومان (ع) که علمی بی مانند به آیات دارند، قادرند قرآن را به نطق بیاورند. کاربرد «لَنْ ناصبه» و نیز «مُخْبِرٌ عَنْهُ فَعَلٌ» (خبر می‌دهم) توجه ویژه طلب می‌کند. برخی عالمان در شرح جمله فوق می‌گویند «واو استیناف» نشان دهنده این است که آن حضرت، تنها کسی است که قرآن را به نطق می‌آورد، و جمله «أُخْبِرُكُمْ» این نظر را تأیید می‌نماید (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۰۸). یکی از شارحان نهج البلاغه نیز همین رأی را برگزیده، می‌گوید: «امام فرموده که از قرآن بخواهید تا سخن بگوید و سپس گفته خود را تفسیر می‌کند که: سخن قرآن را از او بشنوند، زیرا او زبان کتاب خدا و سنت است» (بحرانی، ۱۴۰۱، ج ۳، ص ۲۷۳؛ نواب لاهیجی، ۱۳۷۹، ص ۱۴۷).

از قرآن پژوهان معاصر هم برخی به همین انحصار اعتقاد داشته، می‌گویند: «قرآن مانند انسان خردمندی است که اسرار گوناگون در درون دارد، و فقط صاحبان سیر می‌دانند که او حامل اسراری است، لذا پی در پی از او می‌پرسند، تا آنچه را در درون دارد آشکار کند. پس اینکار فقط از معصوم بر می‌آید و این امر به سبب شدت نورانیت قرآن است (جوادی آملی، ۱۳۸۶-الف، ص ۱۱۵).

قابل توجه اینکه همین محقق در جایی دیگر، سطحی از استنتاج را برای همگان ممکن شمرده و معتقد است بوسیله استنتاج و استفتاء از متون دینی [که قرآن اهم آنان است] زمینه شکوفائی دفتن عقول فراهم می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۶-ب، ص ۵۳). علامه جعفری شارح دیگر نهج البلاغه هم می‌گوید: فهم همه حقایق در تک تک آیات، و نیز مجموع آن‌ها، از عهده انسان معمولی بر نمی‌آید و بر عهده پیامبر و معصومان(ع) است. وی از یک سو این قول را با قید «ظن قوی» همراه کرده، و از سوی دیگر با استناد به حدیث ثقلین، این معنی را برای روایت امیرالمؤمنین علی(ع) یقینی شمرده، می‌افزاید: «همان‌گونه که عترت پیامبر بدون قرآن نمی‌توانند مأموریت خود را بطور کامل انجام دهند، کتاب خدا هم بدون ایشان تفسیر کامل نمی‌شود» (جعفری، ۱۳۷۳، ج ۲۶، ص ۸۱ و ۹۶).

نهایت اینکه در جواب شبهه فوق الذکر با وجوه زیر می‌توان پاسخ داد:

وجه اول: در عین قبول نورانیت شدید قرآن و نیز وجود بطون و لایه‌های متعدد، اما ذو مراتب بودن و مشکک بودن این اوصاف و نیز ذو مراتب بودن طهارت در بین انسان‌ها از سوی دیگر، گویای این است که مراتبی از معارف قرآن، برای غیر معصومان نیز قابل دسترسی است، اگرچه شکی نیست که فهم کامل و همه جانبه، مختص پاکان تمام عیار، یعنی اهل بیت(ع) می‌باشد. روایتی نیز مؤید این مشکک بودن است، آنجا که پیامبر(ص) در ادامه حدیث ثقلین می‌فرماید: «أَمَّا التَّقَلُّ الْأَكْبَرُ فَكِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَبَبٌ مَمْدُودٌ مِنَ اللَّهِ وَ مِنِّي فِي أُيُودِكُمْ، طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ الطَّرْفُ الْآخِرُ بِأَيْدِيكُمْ، فِيهِ عِلْمٌ مَا مَضَى وَ مَا بَقِيَ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ» (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۶۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۳، ص ۱۵۲).

وجه دوم: اگر وجود «لن» در کلام حضرت، برای نفی ابد و نشان از عدم توانائی باشد، با امر ایشان به استنطاق در آغاز سخن، منافات داشته و تکلیف مالایطاق را موجب می‌شود. پس متعلق نفی، فهم قرآن نیست، بلکه به خود کلام بر می‌گردد، یعنی محققاً این کتاب خاموش است و تا ابد خاموش خواهد ماند.

وجه سوم: مخبرٌ عنه فعل «أخبر» می‌تواند جملهٔ بعدش باشد، لذا انحصاری در باب استنطاق بوجود نمی‌آید. یعنی من خبر می‌دهم که در قرآن، علم گذشته و آینده وجود دارد، نه اینکه شما نمی‌توانید استنطاق کنید و من خبر می‌دهم.

وجه چهارم: توصیف حضرت از قرآن، مبنی بر اینکه «در آن علم آینده هم موجود است»، دلالت ضمنی دارد به اینکه: «مردم آینده، طبق دستور امیرمؤمنان(ع)، باید از قرآن استنطاق نموده و آنرا بدست آورند. زیرا مردم همان عصر چگونه می‌توانستند از علوم و وقایع آینده، حتی سؤال کنند! تأیید این برداشت نگارنده، جملهٔ آخر حضرت است که با استفاده از «لو» می‌فرماید: اگر از من بپرسید به شما یاد خواهم داد. کنایه از اینکه آنان نخواهند پرسید، و تصریح به اینکه مولای متقیان، علم کامل به همه آن علوم دارد.

وجه پنجم: هر روایتی از معصومان(ع)، باید با توجه به تمام احادیث موجود در یک موضوع، و به طور جمعی و «منظومه گونه» مورد مَدَاقَه قرار گیرد. به فرض که از این روایت، انحصار استنطاق برای معصومان برداشت شود، ولی با توجه به روایات دیگر، مشخص می‌گردد که بیان حضرت ناظر به یک بُعد مسئله بوده، و ابعاد دیگر باید از روایات دیگر استنباط گردد. چنانکه حدیث دیگری تصریح دارد که قرآن سخن نمی‌گوید و «رجال» و مردمان باید آنرا به نطق آورند. همچنین شخص امیرالمؤمنین(ع) در روایتی دیگر به راوی نصائح مهمی فرموده و در انتها وی را به قرآن ارجاع می‌دهند: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَنْ نَسَأَلُ بَعْدَكَ وَ عَلَيَّ مَا نَعْتَمِدُ؟ فَقَالَ: اسْتَفْتِحُوا كِتَابَ اللَّهِ فَإِنَّهُ إِمَامٌ مُشْفِقٌ وَ هَادٍ مُرْشِدٌ وَ وَعَظٌ نَاصِحٌ وَ دَلِيلٌ يُؤَدِّي إِلَى جَنَّةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۳۰۰). این، بدان معنا که آن حضرت به مردم آموزش می‌دهد که با تمسک به دامان اهل بیت(ع) از مراجعه به قرآن و بهره‌وری از این کتاب هادی و مرشد غافل نشوند.

وجه ششم: منحصر ساختن توانائی استنطاق برای معصومان، جاودانگی و پویایی و حیات قرآن را زیر سؤال می‌برد. البته شکی نیست که مستنطق واقعی قرآن، اهل بیت (ع) هستند و استنطاق‌های ایشان، همواره صحیح، قطعی و کامل است؛ ولی ایشان هیچگاه نپسندیده‌اند که مردم قرآن را وانهاد و برای مسائل و مشکلات و موضوعات مستحدث، از آن بهره نبرند. پیشینی‌های ایشان برای زمان غیبت امام عصر (عج)، نیز حاکی از این مسئله است.

بعلاوه اگر استنطاق را به این معنا بگیریم که «ائم نادانسته‌ها را از قرآن استنباط کرده و بیرون می‌کشند» و «نادانستن» را به ایشان نسبت دهیم، اساساً با علم کامل اهل بیت (ع) منافات پیدا می‌کند و لذا بهتر است استنطاق را فقط وظیفه مردم بشماریم، تا نادانسته‌ها و مجهولاتشان را از دل قرآن خارج سازند.

سخنی که از برخی بزرگان معاصر نقل شده که «استنطاق قرآن فقط از معصوم بر می‌آید» این اشکال را جدی‌تر می‌کند، چه آنکه معصوم نیازی به پرسش ندارد تا پاسخ بشنود. معصوم به قرآن عالم است و مجهولی ندارد. در روایتی آمده است که حضرت صادق (ع) فرمودند: «وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ كَأَنَّهُ فِي كَفِّي، فِيهِ خَبْرُ السَّمَاءِ وَ خَبْرُ الْأَرْضِ وَ خَبْرُ مَا يَكُونُ وَ خَبْرُ مَا هُوَ كَائِنٌ قَالَ اللَّهُ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۲۹؛ صفار، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۹۴؛ حویزی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۷۶).

وجه هفتم: عالمان و مفسران نیز این انحصار را رد کرده‌اند. علامه طباطبائی بر مبنای تفسیر قرآن به قرآن معتقد است که می‌توان قرآن را به نطق واداشت. ایشان نه تنها استنطاق [به معنی تفسیر قرآن به قرآن] را مختص معصوم نمی‌دانند، بلکه بر استقلال قرآن در سخن گفتن از شؤون مختلف جامعه تأکید می‌ورزد (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۷، ص ۱۶۶). در عین حال ایشان تصریح دارد که این مطلب، یعنی عدم انحصار استنطاق برای اهل بیت (ع) با مرجعیت علمی ایشان منافات ندارد و برای تبیین برخی از معارف اسلامی باید به ایشان مراجعه کرد (طباطبائی، ۱۳۸۰، ص ۸۰).

۱۱-۳. تعارض کتاب صامت و کتاب ناطق

وقتی از جواز یا ضرورت استنطاق قرآن سخن می‌گوییم، صامت بودن آن را مفروغ عنه گرفته‌ایم. اگرچه اکثر احادیث، نطق را از کتاب خدا سلب نموده‌اند؛ اما اشکال از آنجا نشأت گرفته که برخی روایات، صریحاً نطق را به کتاب الله نسبت داده و در برخی روایات، نطق و صمت کتاب در کنار هم برای قرآن مطرح شده‌اند. مانند روایات ذیل:

۱- «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ رَسُولًا هَادِيًا بِكِتَابٍ نَاطِقٍ وَ أَمْرٍ قَائِمٍ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۱۶۴).

۲- «وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نَاطِقٌ لَا يَعْيَا لِسَانُهُ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۸۹، ص ۳۳).

۳- «فَلَيْسَ مِنْ هَذِهِ جَارِحَةٌ إِلَّا وَ قَدْ وَكَلْتُمْ مِنَ الْإِيمَانِ بَعْضَ مَا وَكَلْتُمْ بِهَ أُخْتَهَا بِفَرْضٍ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اسْمُهُ، يَنْطِقُ بِهَ الْكِتَابُ لَهَا وَ يَشْهَدُ بِهَ عَلَيْهَا» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۵ و ۳۹؛ حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۵، ص ۱۶۴). امام صادق (ع) آنجا که سخن از ایمان و درجات آن می‌فرماید، واجبات اعضاء انسان را شمرده و می‌فرماید: هر عضو تکلیفی غیر از تکلیف عضو دیگر دارد، که کتاب خدا به آن تکلیف گویاست و بر آن گواهی می‌دهد.

۴- «كِتَابُ اللَّهِ تُبْصِرُونَ بِهِ وَ تَنْطِقُونَ بِهِ وَ تَسْمَعُونَ بِهِ وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۲، ص ۸۹).

۵- «فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ فَهُمْ مِنْ شَأْنِهِمْ شُهَدَاءُ بِالْحَقِّ وَ مُخْبِرٌ صَادِقٌ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۳۹۱؛ مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۶، ص ۶۰۰).

۶- «فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ زَاجِرٌ وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ حُجَّتُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۸۹، ص ۲۰؛ خوئی، ۱۴۰۰، ج ۹، ص ۳۳۶).

چنانکه دیدیم، در روایات فوق به نوعی صفت نطق به قرآن حمل شده، که به ظاهر ایجاد تعارض نموده است، ولی این تعارض ظاهری نطق با صمت را می‌توان با وجوه زیر برطرف نمود.

وجه اول: در برخی از روایات (روایت پنجم)، نطق به قرآن نسبت داده نشده، بلکه مراد، دین است، همانگونه که شارح اصول کافی ضمیر را به دین راجع دانسته است (مازندرانی، ۱۳۸۲، ج ۱۲، ص ۵۴۴). اگرچه برخی دیگر هر دو مرجع را ذکر

کرده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۶، ص ۶۰۰). اگر گفته شود که دین اعم از قرآن و سنت است، باز هم مشکلی ندارد. نمونه این مطلب، در آیه «هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ» (جائیه: ۲۹) آمده که راوی گمان کرده آیه ناظر به قرآن است، و از امام صادق(ع) می‌پرسد و حضرت او را متوجه اشتباهش کرده می‌فرماید: «إِنَّ الْكِتَابَ لَمْ يَنْطِقْ وَلَنْ يَنْطِقَ، وَ لَكِنْ رَسُولُ اللَّهِ (ص) هُوَ النَّاطِقُ بِالْكِتَابِ». نیز در روایتی مشابه فرمود: «إِنَّ الْكِتَابَ لَا يَنْطِقُ وَ لَكِنْ مُحَمَّدٌ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ(ع) هُمُ النَّاطِقُونَ بِالْكِتَابِ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۳، ص ۱۹۷؛ استر آبادی، ۱۴۰۹، ص ۵۶۰؛ بحرانی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۳۱).

وجه دوم: اختلاف تعبیر بیانگر دو نگاه متفاوت به قرآن کریم است. در یک نگاه قرآن کتابی است، مقدس ولی خاموش که با کسی سخن نمی‌گوید، ولی جهانی است بنشسته در گوشه‌ای. از طرف دیگر کتابی است که همه انسان‌ها را مخاطب خود قرار داده و با آن‌ها حرف دارد. به ایشان نوید سعادت داده و به پیروی خود فرا می‌خواند (مصباح یزدی، بی تا، ص ۲). ولی خودبخود سخن نمی‌گوید، بلکه باید آن‌را به سخن آورد.

وجه سوم: برخی گفته‌اند صامت ناطق، یعنی حرف برای گفتن دارد اما به خودی خود سخن نمی‌گوید و ناگزیر از ترجمان است. پس از لحاظ صورت، صامت و ساکت است ولی در معنا ناطق‌ترین ناطقان می‌باشد (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴، ج ۹، ص ۱۰۸). عالمان قرآنی نیز بر همین عقیده بوده، می‌گویند همه مضامین علمی قرآن را در ظاهر آن نمی‌بینیم، بلکه با تفکر در می‌یابیم؛ و هرگاه عقل در مسیر هدایت قرار گیرد، کلید نطق قرآن قرار می‌گیرد (اخوان مقدم، ۱۳۸۹، صص ۱۶۰-۱۷۱). پس اگر کسی در برابر نظام معرفتی قرآن، که «جهان علمی» در مقابل «جهان عینی» است، به طور صحیح بیندیشد و پرسش استواری مطرح کند، پاسخ خویش را از آن خواهد گرفت؛ ولی اگر سؤال متقنی عرضه نکند پاسخی دریافت نخواهد کرد. بر این اساس، قرآن برای شخص اول، ناطق و برای دومی صامت است.

۱۱-۵. مرز استنطاق و تفسیر به رأی

از آنجا که استنطاق، سطحی متمایز از منطوق و نطق قرآن بوده و پاسخی جدید برای سؤال‌های جدید می‌باشد، گمان شده که این بحث وارد حوزه تفسیر به رأی می‌گردد. مفسران در مورد معنای تفسیر به رأی اختلاف نظر دارند (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۷۷). علامه طباطبائی معتقد است مراد از آن، تفسیر کلام خدا با روش کلام خلق و استفاده کردن از غیر قرآن در تفسیر قرآن می‌باشد (طباطبایی، ۱۳۸۰، ص ۷۸). بر این اساس، ایشان هر روشی جز روش قرآن به قرآن را معادل تفسیر به رأی می‌داند. ولی این سخن با کلام بزرگانی چون شهید صدر، که معنای دیگری از استنطاق عرضه کرده‌اند، مخالف است.

باید گفت که اساساً تفسیر به رأی با استنطاق، تفاوت ماهوی دارند. در تفسیر به رأی، مفسر از ابتدا نسبت به یک موضوع، رأی خاصی دارد و برای اثبات ادعای خود، طبق میل و هوی آیات را تفسیر و تأویل می‌نماید؛ اما در استنطاق، شخص مستنطق، سؤال خود را به پیشگاه قرآن عرضه می‌کند، و فقط در پی کشف پیام کتاب خداست، و از نزد خود رأی خاصی ندارد، و در مقام اثبات موضوع خاصی نیست. اینکه مفسر با مقدمه‌ای وارد قرآن شود، دلیل بر ورود رأی و هوی به تفسیر نیست، چرا که هر مفسری مسلماً با مقدماتی مثل توجه به ادبیات عرب، اسباب نزول، تاریخ و... به حوزه تفسیر داخل می‌شود، و صرف وجود مقدمه، موجب ایجاد تفسیر به رأی نمی‌شود.

نتیجه گیری

«استنطاق قرآن» از موضوعات بسیار مهم قرآنی است که در ضرورت، ماهیت، و روش آن چالش‌های فراوانی وجود دارد. استنطاق به معنای «درخواست نطق» است. این ریشه در اصل، به معنای «آشکار شدن آنچه در باطن است، به وسیله آنچه در ظاهر است» می‌باشد، و لذا محدود به سخن گفتن با صدا و حروف نیست. استنطاق قرآن از نظر عقلی بر مبنای خاتمیت پیامبر (ص) استوار می‌باشد، زیرا اگر قرار است ایشان آخرین فرستاده الهی، و قرآن آخرین دستورالعمل آسمانی باشد، پس باید بتواند پاسخگوی مشکلات بشر بوده و سگان هدایت جامعه بشری را تا قیامت در دست بگیرد.

مبنای نقلی استنطاق، دو گونه روایات است: گروهی بطور غیر مستقیم بر استنطاق دلالت داشته و به نوعی با جاودانگی قرآن، جامعیت آن و تبیان بودنش برای همه چیز، اشاره دارد. گروه دیگر مشتمل بر واژه نطق و مشتقات آن بوده و مستقیماً ناظر بر «ما نحن فیه» است. در این گونه، گاه دستور قاطع مبنی بر لزوم نطق آوری قرآن داده شده، و گاه تصریح به خاموشی و بی‌زبانی قرآن گردیده، و یا تأکید شده که قرآن نیاز به اهل دارد تا آن را به سخن آورد. در برخی از احادیث، ائمه معصومین(ع) به نطق آورنده قرآن معرفی شده‌اند.

استنطاق قرآن سطحی بالاتر از ظاهر و نطق آن است، و کم توجهی به تفاوت این دو سطح، موجب اختلاط استنطاق با دیگر انواع تعامل با قرآن شده، و لذا گاه معادل تأویل و معانی باطنی، یا معادل تفسیر موضوعی مصطلح، و یا معادل استنباط به حساب آمده است. بر اساس تعالیم اهل بیت(ع) روشن می‌شود که مراد ایشان از استنطاق، چیزی غیر از موارد فوق است. ائمه اطهار(ع) در صدد تأکید بر این موضوع بوده‌اند که در هر عصر و زمانی دغدغه‌های خود را به قرآن عرضه کنید و آن‌را به نطق آورده، پاسخ بگیرید؛ چرا که این متن، با سپری شدن زمان و پیدا شدن شرایط فرهنگی و اجتماعی جدید، می‌تواند حامل معانی جدید باشد. بر این اساس استنطاق قرآن با جامعیت آن و نیز با سطحی از هرمنوتیک، ارتباط داشته، ولی با تأویل، تفسیر ترتیبی و تفسیر قرآن به قرآن تمایز داشته و نسبت به مقوله استنباط از قرآن، اخص است.

در مورد استنطاق اشکال‌هائی مطرح شده است: برخی اصل آن را پذیرفته ولی مستنطق را منحصر در معصومین می‌دانند که در هفت وجه، اشکال ایشان مردود است. دیگر اینکه در برخی روایات، نطق به کتاب خدا نسبت داده شده، که با صامت بودن آن تعارض دارد، ولی این تعارض ظاهری هم در سه وجه از میان می‌رود. مهمتر آنکه گروهی اصل استنطاق را نپذیرفته و معتقدند مرزی با تفسیر به رأی ندارد. پاسخ این اشکال نیز روشن است زیرا این دو با هم تفاوت ماهوی دارند.

در دیدگاه مختار، استنطاق، معادل تفسیر عصری است که در هر عصری مفسر از متن جامعه، سؤال‌ها و دغدغه‌ها را دریافت نموده و به قرآن عرضه می‌نماید و از او پاسخ می‌طلبد. آن دغدغه‌ها که به تعبیر شهید صدر «موضوع» نامیده می‌شوند، پیشفرض

مفسر نیست تا بتواند برچسب تفسیر موضوعی به تفسیرش بزند، بلکه فقط نقطه آغاز است و همین امر باعث شده تا این شهید بزرگوار، تفسیر موضوعی را معادل استنطاق بداند، و آنچه امروزه به نام تفسیر موضوعی معروف شده را چیزی جز تفسیر «آیات متحد الموضوع» به حساب نیاورد.

کتابنامه

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

ابن ابی الحدید، عبد الحمید (۱۴۰۴ق)، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: مکتبه آیه الله مرعشی.

ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.

ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت: داراحیاء التراث العربی.

اخوان مقدم، زهره (۱۳۸۹ش)، اصول تفسیر برگرفته از روایات اهل بیت (ع)، رساله دکتری دانشگاه امام صادق (ع).

باقری، خسرو (۱۳۸۷ش)، هویت علم دینی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

بحرانی، ابن میثم (۱۴۰۱ق)، شرح نهج البلاغه، بیروت: دار الآثار للنشر.

بحرانی، احمد (۱۹۹۹م)، التأویل منهج الاستنباط فی الاسلام، دار التأویل للطباعة و النشر.

بحرانی، سید هاشم (۱۳۷۴ش)، البرهان فی تفسیر القرآن، قم: موسسه بعثت.

برقی، احمد بن محمد بن خالد (۱۳۷۱ش)، المحاسن، تحقیق جلال الدین ارموی، قم: دارالکتب الاسلامیه.

بروجردی، سید حسین (۱۴۱۶ق)، تفسیر الصراط المستقیم، قم: موسسه انصارین.

جعفری، محمد تقی (۱۳۷۳ش)، شرح نهج البلاغه، تهران: نشر فرهنگ اسلامی.

جوادی آملی، عبد الله (۱۳۸۶-الف)، قرآن در کلام علی (ع)، قم: انتشارات اسلامی.

همو (۱۳۸۶-ب)، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، تحقیق و تنظیم احمد واعظی، قم: اسراء.

حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعه، قم: موسسه آل البيت (ع).

حویزی عروسی، عبد علی بن جمعه (۱۴۱۵ق)، نور الثقلین، قم: انتشارات اسماعیلیان.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۶ق)، مفردات الفاظ القرآن، بیروت: دارالقلم.

شاکر، محمد کاظم (۱۳۸۹ش)، مبانی و روش‌های تفسیری، قم: نشر مصطفی.
صادقی تهرانی، محمد (۱۴۱۹ق)، البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن، قم: نشر مؤلف.
صدر، سید محمد باقر (۱۴۲۸ق)، المدرسة القرآنیة، قم: مرکز الابحاث و الدراسات التخصصیه
للشہید صدر.

همو (بی‌تا)، مقدمات فی التفسیر الموضوعی للقرآن، بیروت: دارالتوحید الاسلامی.
صدوق، ابن بابویه قمی (۱۳۶۲ش)، النخصل، تحقیق علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین.
همو (۱۳۷۶ش)، امالی، تهران: کتابچی.

همو (۱۳۷۸ش)، عیون اخبار الرضا(ع)، تهران: نشر جهان.

همو (۱۳۸۵ش)، علل الشرایع، قم: کتابفروشی داوری.

صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق)، بصائر الدرجات، تهران: منشورات علمی.

طباطبائی، سید محمد حسین (۱۳۸۰ش)، شیعه در اسلام، قم: نشر قدس رضوی.

همو (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه.

طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵ش)، مجمع البحرین، تهران: کتابفروشی مرتضوی، قم: کتابفروشی
داوری.

طوسی، محمد بن حسن (۱۳۰۹ق)، التبیان فی تفسیر القرآن، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.

همو (۱۴۱۴ق)، امالی، قم: دار الثقافة، چاپ اول.

طیب، سید عبدالحسین (۱۳۷۸ش)، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات اسلام.

عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق)، تفسیر عیاشی، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، تهران:
المطبعة العلمیه.

فرات کوفی، ابوالقاسم بن ابراهیم (۱۴۱۰ق)، تفسیر فرات، تحقیق محمد کاظم محمودی،
تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

فیض کاشانی، ملا محسن (۱۴۱۵ق)، تفسیر الصافی، تهران: انتشارات الصدر.

فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ق)، مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، قم: موسسه
دارالهجره.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الکافی، تهران: انتشارات اسلامیه.

مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

همو (۱۴۰۴ق)، مرآت العقول فی شرح اخبار آل الرسول، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

مشهدی قمی، محمد (۱۳۶۸ش)، کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران: وزارت ارشاد اسلامی.

مصباح یزدی، محمد تقی (بی تا)، قرآن در آئینه نهج البلاغه، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصطفوی، حسن (۱۳۶۰ش)، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۹ش)، ختم نبوت، تهران: انتشارات صدرا.

معرفت، محمد هادی (۱۳۸۷ش)، التفسیر الاثری الجامع، قم: موسسه التمهید.

نواب لاهیجی، محمد باقر (۱۳۷۹ش)، شرح نهج البلاغه، تصحیح محمد مهدی جعفری، تهران: میراث مکتوب.

